

آیین بزرگی

دادبه پارسی (ابن مقفع)

تصحیح و بررسی: دکتر سید جمال الدین مرتضوی

ابن مقفع

و حقیقت با

دیباچه

زندگی نامه و آثار ابن مقفع

در سال ۱۰۶ (ه. ق) در منطقه فیروز آباد فارس (جور / گور) ۱، در خانواده ای از اعیان پسری پا به عرصه وجود نهاد که پدرش (دادویه / دادبه) نام روزبه و کنیه ابو عمرو را برای وی انتخاب کرد. وجه تسمیه به ابن مقفع هم از آن روست که پدر روزبه، از جانب حجاج بن یوسف، حاکم عراق، به عنوان مأمور خراج فارس منسوب شده بود و

به تصریح ابن ندیم و ابن خلکان به خاطر خلائی که مرتکب شد، در اثر افزونی زجر و شکنجه، دستش از کار فرو ماند ۲.

روزبه در دوران کودکی و جوانی در فارس و بصره بر اثر تمرین و تکرار، در زبانهای پهلوی و عربی مایه های فراوان آموخت و آورده اند که در همان جوانی (۱۲۶ ق) نزد مسیح بن حواری، حاکم شاپور، سمت دبیری یافت. پس از عزل مسیح بن حواری، سفیان بن معاویه مهلبی به جانشینی وی انتخاب شد، اما روزبه با حمایت پنهان خود از مسیح بن حواری و فراهم آوردن یارانی چند، زمینه رویارویی حاکم معزول و حاکم جدید را فراهم کرد و سفیان بن معاویه پس از تحمل شکست به سرحد خوزستان گریخت. پس از آن روزبه مدتی در کرمان در سمت دبیری داوود بن یزید بن عمر بن هبیره ایفای نقش کرد و سرانجام، در حالی که از ثروت و مکتب فراوان برخوردار بود به بصره آمد. در این شهر به خدمت عیسی بن علی از امرای عباسی روی آورد و منصب دبیری را از آن خود کرد. ظاهراً روزبه در همین زمان آیین اسلام را پذیرفت و نام عبدالله و کنیه ابومحمد را برای خود برگزید و آوازه دانایی و توانایی وی خصوصاً در نگارش نثر عربی و فن ترجمه همه آفاق را درنوردید.

آثار متعدد و ارزشمندی که از ابن مقفع بر جای مانده است عبارتند از: کلیله و دمنه، الادب الکبیر، الادب الصغیر، الیتمه، رساله الصحابه، المنطق التاج فی سیره انوشروان، آیین نامه، کتاب مزدک، الادب الوجیز للولد الصغیر، نامه تنسره به گشنسپ، خدای نامه، رساله الهاشمیه، بنکش (بیکار)، سکسیران، مسائل ابن المقفع، القصیده فی الشهور الرومیة و شرحها، ربع الدنیا ۶.

درباره مرگ وی دلایل گوناگونی ذکر کرده اند که موثق ترین آنها همان کینه ای است که سفیان بن معاویه از وی در دل گرفت و به بهانه زندقه آن گونه که بلاذری نقل کرده است، تنوری فروختند و اعضای بدن او را یکی یکی بریدند و در آتش انداختند و این واقعه ظاهراً در سال ۱۴۲ هـ. ق اتفاق افتاده است ۵.

ابن مقفع را تالی عبد الحمید کاتب دانسته اند و اغلب محققان بر این باورند که وی نثر فنی عربی را به کمال رسانده است. استاد ملک الشعراء بهار، وی را قدیم ترین کسی دانسته که به ترجمه متون پهلوی به عربی دست زده است و معتقد است این قبیل ترجمه ها، نتیجه تأثیر شعوبیه در ترغیب به ترجمه کتب پهلوی و هندی و یونانی و نشر تاریخهای ملل پیش از اسلام و افسانه های قدیم ملل غیر عرب است ۳ و البته از میان این آثار، ترجمه کلیله و دمنه هم شریف الغرض و هم جلیل المنفعه است ۴.

آیین بزرگی

چاپ نخست و ظاهراً تنها نسخه این کتاب در سال ۱۳۱۱ به همت نامه خانه ابن سینا در

قطع رقعی و به شیوه ماشین نویسی، با کاغذ کاهی و عاری از سایر مشخصات صورت پذیرفته است. در فهرست آثار ابن مقفع نامی از این کتاب به میان نیامده است. برخی پژوهشگران به هنگام بررسی احوال و آثار وی، کتاب الیتیمه یا الدرۃ الیتیمه را با الادب الکبیر یکی شمرده اند. باقلانی درۃ و یتیمه را دو کتاب دانسته ۸ و ممکن است کتاب آیین بزرگی، بخشی از یکی از این دو کتاب باشد که نویسنده آن را به زبان فارسی نگاشته است.

از نظر زبان، نثر این کتاب مرسل و بسیار روان است. از لغات و مفردات زبان عربی خالی است و در صد لغات فارسی آن بسیار زیاد است. جمله ها کوتاه است و از نظر معنی به همدیگر پیوسته، آنچنان که با استفاده از الفاظ اندک، تناسب لفظ و معنی را رعایت کرده است. افزون بر این، دیگر قراین سبک مرسل هم در این شیوه نثر دیده می شود، قیدهای کهن: بسا، هماره، نیک، ژرف، «و چون ژرف می نگرم»، افعال خاص: نیوشیدن، پذیره کردن، آهنگ کردن، کلمات: دروغزن، دستور، دریوزه، کابین، پیشوندهای: فرا، فرو، اندر و دیگر مختصات سبک خراسانی.

از نظر بیانی، نویسنده بیشتر به نوعی توازن واژگانی: «مر روز سختی شان را اندوخته ای نهند و روند.»، «آهنگ جنگ دشمنان کنی.» و تشبیه: «آز پیک باد پای نومیدی است.»، «زبان تیغ آخته ای را ماند.» بسنده کرده است و ساختار نثر از مترادفات و صنایع لفظی و اقسام درج و تضمین خالی است و در یک کلام، شیوایی و زیبایی نثر این کتاب، تنها به خاطر روانی، سادگی و اعتدال و همخوانی لفظ و معناست: «بدان که مرا در نگارش این نامه، کامه آن باشد تا تو را اندر زهایی آموزم که گرش نیاموزی، روزگارت با تلخی بیاموزد. ص» و: «اگر سستی و بی آهنگیت از کارهای جهان به ستوه آرد و ناچار کناره گیری و گوشه ای نشینی، زنهار که آن از گذشت و بزرگواری خویشتن پنداری، چه، به زودی پشیمان و پریشان نه در تنهایی خرمی یابی و نه به پایه نخستین بازگشتن توانی: یکی را رانده و در دیگری فرو مانده، کسانت سرزنش کنند و یارانت چاره نسازند.»

محتوای این نوشته ها پند و اندرز در موضوعات مختلف است: در آداب فرماندهی و کارگزاری، همنشینی و همدمی، دوستی و دوستداری، دانش آموزی و سخنوری، شکیبایی و خویشتن داری و غیر آن.

از آنجا که نسخه دیگری از کتاب در دست نبود، ضمن ثبت دقیق متن، برخی افتادگی ها در میان قلاب افزوده شد.

نیاکان ما در اندامی سترک و زیبا ، هوش و خردی شایان داشتند. چون از ما نیرومند تر بودند و درازتر می زیستند کار و آزمایش جهان بهتر و بیشتر می کردند . پارسایان پیشین را پایهٔ دین و دانش آن از ما برتر و جهاندارانشان را مایهٔ کامرانی از ما فراهم تر بوده است .

هرگز دانش و فرهنگ خود از کس دریغ نمی داشتند . آنچه می دانستند و می یافتند مردم را می گفتند و می آموختند و هم می نگاشتند و آیندگان را می گذاشتند . چه نامه های گرانبهای که نوشتند و بسا اندرهای سودمندی که به یادگاران نهادند و ما را از آزمایش دگر باره بی نیاز ساختند .

چندان در این راه و روش کوشش داشتند که اگر یکی از ایشان چیزی دریافتی و یا به دری از دانش رسیدی و در بیابانی بودی از بیم آنکه مبدا از یاد رود و آیندگان زان آگاه نگردند دریافته بر سنگها نوشتی و تخم دانش در ویرانه ها کشتی . به راستی نیاکان را مهربان پدرانی توان گفت که همواره در بند و اندیشهٔ فرزندان باشند و مَر روز سختی شان را اندوخته ای نهند و روند .

دانشمندان این زمان را درفش دانش و بزرگی آنکه تابان گردد که به روش نیاکان ما راهی پویند و زیباترین سخنی که شیوایان کنونی را پسند افتد آن باشد که پاره ای از نامه های کهن خوانند . چه ، گویی با پیشینیان سخن می گویند و از آنان می شنوند و از آن ره می روند ، با آنکه از نامه های ایشان چندان نمانده و آنچه مانده هر سو پراکنده گشته و پراکنده را شیرازه از هم گسسته است .

و نیز چون ژرف می نگریم می بینیم که نیاکان ما در آغاز کاری گام نهادند که به انجامش نپرداختند و دری نکویدند که به کام خود نه پیوستند . در ستایش یزدان پاک ورستگاری از جهان و دانشهای گوناگون آن سان بوده که چیزی فرو نهشته و دیگران را پس از ایشان در هر در سخنی تازه و گفتاری نو بر جا نمانده است . هر آنچه پس از ایشان آورده اند ، ایشان آورده و مر آن گفتی را که گفتن بایستی ، گفته اند :

به دانش و خرد و کیش آن چنان بودند

که گوی بیشی ویشی زدند و بر بودند

هر آنچه در خور گفت است گفته اند ایشان

هر آن دری که ز دانش به جاست بگشودند

بدان که مرا در نگارش این نامه ، کامه آن باشد تا تو را اندرزهایی آموزم که گرش

نیاموزی روزگارت با تلخی بیاموزد . پس زان پیش که خوی بدت در نهاد جای گیرد و چندان که کوشی رهایی از آن نیاری و پشیمان گردی، سزد گوش هوش فرا داده و آنچه نبشته آید کار بندی :

اگر پند خردمندان ز جان و دل نیاموزی
جهان آن پند با تلخی بیاموزد تورا روزی

گفتار نخستین

شاهی و بزرگی

اگر به فرّ شاهی و پایه بلند فرمانروایی و بزرگی رسی، زنهار تا خواهی از زمان کار و بار کاهی و به بزم و رامش افزایی. که این پایه را چندان آسودگی شاید که تاب و توان تن ماند و پاید. چه آن که کار خود سویی نهد و به خود پردازد گردش انبوه شود و به ستوه آید و خردمندان گفته اند : آسایش آن دارد که کار روزی به روزی دیگر نگذارد .

اگر در آغاز فرماندهی، فرمانت نگفته روان گردد و گنجت نخواست و نجسته به چنگ آید و کارهایت [بی] کوشش و پایداری انجام یابد، زنهار تا بدان فریفته و نازان شوی که از هر فرمانده نوینی، نیازموده در دلها بیمی و نسنجیده در دیده ها پسندی افتد و هر کس ندانسته کاری به کامش انجام دهد و روزی چند آرامشی پیدا باشد وبسی نگذرد که نهفته ها آشکارا شود و رشته ها بگسلد و فرّ و پایه بر باد رود . چه، هر کاری که بر بنیادی سخت استوار نباشد سرنگون گردد و پراکندگی دارد .

زنهار تا به امید و یاری چاکرانی رنجیده و ناپایدار ، آهنگ جنگ دشمنان کنی و بر سرکشان تازی و به انبوهی و آراستگی آنان بالی و نازی، که در این کردارت کسی را مانی که بر شیر ژبانی ترسان و لرزان سوار آید تا دیگران را ترساند و به زیر فرمان کشد .

زنهار که اگر از کسی یا چیزی آزرده و خشمگین باشی، با دیگران شیوه تُرش رویی و تند خویی پیش گرفته ، پرستاران [را] دشنام و ناسزا و بی گناهان را آزار و شکنج ناروا فرمایی و یا اگر دمی سرخوش و شادان گردی، کارها به ناآزمودگان سپرده و ناسزایان رابه نوازش نزدیک و سرافراز داری که چون خشم و شادی برافتد و به خود آیی، پشیمان گردی، آنکه که پشیمانیت سودی ندارد و نبخشد .

زنهار تا سخن از اندازه بیش و کم گویی، که یکی سرشت فرومایگان و دیگری آیین

ابن مقفع

خودپسندان است و یا این که تند خوی و رشکین و دروغزن و پیمان شکن باشی که فرمان خواهشت را زر و زور از پی آید و هر جا خواهی روان دارد .

زَنهار تا ستایش کسی در رو پذیری و خرسند شوی که بدان ماند خود، خویشتن

را می ستایی و اگر جهانیانت بدین خوی شناسند ، هر یک به آهنگی از دری درون آیند و به نیرنگی خود نمایند در پیش رو داد و مردیت را ستایند و به

کام خود رسند و در پشت سر بر سستی رایت خندند و خرده گیرند .

زَنهار تا در پی آن باشی که همه مردم را [از] خود خرسند سازی ، که کاری بس ترفند است و کسی را از دست نیاید . زیرا که چگونه توان ناهنجاران را همراه و ستمکاران را امید بخش و گمراهان را پی رو گردید . پس باید جز خشنودی خردمندان و آزادگان و هنرمندان و پیشه وران نخواهی و خود را در کشور از دیگران بی نیاز دانی .

زَنهار تا درباره دیده و دل گمانی نیک بری و خویشتن در فرمان این دو گذاری ، از آنکه شه باید دیده و دل را به نخستین شه باشد و این دو به فرمان دارد .

زَنهار تا با دلی شکسته و روانی افسرده به کاری از کارهای جهان پردازی ، که دل شکسته را جز کاری پراکنده نیاید و زیان و پریشانی بی پایان دارد و آرد .

زَنهار تا دستوران و کارگزاران کشور و لشکر را چندان به خود خوانی و نزدیک نمایی که با توراه گستاخی پویند و یا آن سان خوار و زبون سازی که زیر دستان بر ایشان خیره گشته ، خرده گیرند و فرمان نپذیرند .

اگر خواهی که همواره سرکشانت بترسند و سر بر آستان دارند و چاکران دل بندند و جانانه تیمارت را کوشند ، در سزای گنه کاران و پاداش فرمان برداران هرگز سستی و شتاب مکن .

و باید از دو کس در کشور بترسی و چاره جویی : یکی آزاده گرسنه و دیگری فرومایه سیر .

از مستی فرّ و زَر و دانش و هنر و جاه و جوانی تا توانی پرهیز ، که جز بادی از دیوانگی در سر نیارد . سنگ و هنگ مرد برد و دل و دیده و گوش و زبان برناشایسته گمارد .

ادامه دارد...